

کرمانشاه در گفتمان شرق‌شناسی: تحلیلی پسااستعماری

زهرا کرانی، عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)*

قدرت احمدیان، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی

سیاوش قلی‌پور، استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه رازی

چکیده

ادوارد سعید در «شرق‌شناسی» ویژگی‌های گفتمانی آن بخش از دانش را توضیح می‌دهد که در قرن نوزدهم توسط محققان، سفرنامه نویسان، شاعران و رمان‌نویسان پدید آمد، دانشی که عملاً شرق را نه به‌عنوان جامعه و فرهنگی که بر اساس خود عمل می‌کند، بلکه همچون مخزنی برای دانش غربی ساخت. شرق‌شناسی یک حدفاصل میان غرب و دیگران برمی‌سازد که در آن غرب برتر و غیر غربی در موقعیت فروتر قرار می‌گیرد و در رابطه با دیگری این الگو را چنان نهادینه می‌کند که شرقی نیز آن را می‌پذیرد و با آن هم‌داستان می‌شود و خود را از زاویه‌ی دید غرب می‌نگرد. این مقاله بر مبنای نظریات پسااستعماری (با تأکید بر آرای ادوارد سعید) و با استفاده از روش تحلیل گفتمان به بررسی سفرنامه‌های دوران قاجار می‌پردازد که جغرافیای فرهنگی کرمانشاه را مورد توصیف قرار داده‌اند. هدف این پژوهش شناخت کرمانشاهی است که در آثار شرق‌شناسان معرفی شده است. به عبارتی به این دلیل که مطالعات موجود جنبه کلی داشته و هیچ‌گاه مناطق مختلف به‌صورت مستقل و محلی مورد بررسی قرار نگرفته است، این مقاله بر آن است که به شکلی بومی کلیشه‌های شرق‌شناسانه به‌کاررفته در متون و نوشته‌های غربی در خصوص منطقه‌ی کرمانشاه را از طریق روش تحلیل گفتمان مورد کنکاش قرار دهد. یافته‌ها حاکی از تسلط لایه‌های مضاعفی از سویه‌های شرق‌شناسانه نسبت به منطقه کرمانشاه است زیرا هم شامل مواردی است که به ایرانیان داده‌شده و هم شامل صفاتی است که به کردها (به دلیل داشتن جمعیت کردزبان) نسبت داده‌شده و هم خصایص اعراب (به دلیل هم‌مرز بودن و داشتن عبور و مرور سهل و فراوان با اعراب) را در خصوص مردم منطقه به‌کاربرده‌اند.

واژگان کلیدی: تاریخ، شرق‌شناسی، گفتمان، پسااستعماری، کرمانشاه.

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۱۱

*E-mail: zkorani27@gmail.com

مقدمه

گفتمان شرق‌شناسی، شرق را با توسل به منظومه‌ای از عناصر توصیف می‌کند سپس آن را به کلیتی در قالب غیر، در مقابل غرب، تبدیل کرده است؛ کلیتی که هم‌زمان همه ویژگی‌های موردنظر گفتمان شرق‌شناسی یعنی ناهم‌زمانی و تعلق گذشته، بی‌اعتباری، عجیب‌وغریب بودن، خشونت‌طلبی، کندذهنی ذاتی، رکود و ایستایی و ... را در قالب الگوی منفی خود متجسد سازد (میلز، ۱۳۸۲: ۱۳۵). ادوارد سعید به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز گفتمان پسااستعماری نشان داده است که ویژگی‌های معدودی هستند که به مکرراً در متن‌های مربوط به کشورهای استعمار شده یا درگیر در نوعی رابطه استعماری ظاهر می‌شوند و این ویژگی را نمی‌توان به باورهای یک مؤلف نسبت داد، بلکه بیشتر ناشی از نظام‌های اعتقادی کلانی هستند که توسط چارچوب‌های گفتمانی ساختاریافته‌اند و از طریق روابط قدرت موجود در امپریالیزم، برخوردار از اعتبار و نفوذ شده‌اند. شرق در ارتباط با غرب ساخته و برحسب تفاوتی که با غرب دارد، تعریف شد. غرب و شرق‌شناس با ملاک و میزان فرهنگ اروپایی به گذشته تاریخی اقوام و وضع فعلی آن‌ها می‌نگرد (سعید، ۱۳۷۷: ۳۲). به‌عبارت‌دیگر شرق را پیش روی خود می‌گذارد و در آن به‌عنوان شیئی مرده، بی‌اثر و خشکیده نظر می‌کند؛ یعنی او به آنچه در شرق هنوز منشأ اثر است، نمی‌پردازد و اگر پردازد، به‌جای تحقیق چه‌بسا زبان به تحقیر بگشاید. به عبارتی می‌توان گفت «تمایل به طرد تاریخ زنده به سود تاریخ مرده» (آشوری، ۱۳۷۶: ۸۰) به‌وضوح مشاهده می‌گردد. شرق‌شناسی به‌عنوان نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است» (سعید، ۱۳۷۷: ۱۶).

روابط ایران و اروپا در ادوار تاریخی مختلف، اشکال متفاوتی به خود گرفته است. هراندازه این روابط گسترده‌تر می‌شد، نیاز به مطالعه و شناخت ایران برای اروپاییان بیشتر احساس می‌گردید. اروپایی‌ها از چهار مسیر به ایران و هندوستان ورود می‌کردند: راه اول از حلب به تبریز، راه دوم از بین‌النهرین و موصل به کردستان، راه سوم از بغداد و بصره به خوزستان و راه چهارم از بغداد به کرمانشاه. در این تحقیق تمرکز ما بر شرق‌شناسانی است که از مسیر چهارم گذر کرده و خصوصیات کرمانشاه را در آثار خود انعکاس داده‌اند. با توجه به اینکه مطالعاتی که در خصوص تطابق کلیشه‌های شرق‌شناسانه در خصوص ایران صورت گرفته، جنبه کلی و مرکزی داشته و مناطق مختلف را به لحاظ زبانی، قومی و فرهنگی مورد تفکیک قرار نداده، هدف این پژوهش نحوه ارائه‌ی تصویر «منطقه کرمانشاه» در آثار شرق‌شناسان می‌باشد؛ بنابراین سؤال اصلی مقاله که درصدد پاسخ به آن هستیم

چگونگی معرفی کرمانشاه در آثار شرق‌شناسان است. سؤال بعدی این است که چه تفاوتی میان خصوصیات اطلاق شده توسط شرق‌شناسان به منطقه کرمانشاه با ایران به‌عنوان یک کل، وجود دارد؟ در واقع رفتار استعمارگر در تحلیل مستعمره شامل طیفی از غیریت‌سازی، غرب‌محوری، ناهمزمان‌سازی، منفی‌سازی و عجیب‌نمایی و استراتژی‌ی طرد است. این مؤلفه‌ها در تحقیق حاضر در خصوص مطالعات منطقه کرمانشاه به کار گرفته خواهد شد و نتایج آن مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. گردآوری داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و از لابلای سفرنامه‌های دوران قاجار صورت گرفته است. در میان آثاری که در خصوص این پژوهش مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، هیچ‌کدام به‌طور مستقل و کامل به کرمانشاه نپرداخته‌اند و مطالب به‌دست‌آمده از میان کتاب‌هایی جمع‌آوری گردیده‌اند که نویسنده از مسیر کرمانشاه به ایران سفر کرده و در طول مسیر، مشاهداتش از منطقه را نیز ثبت کرده است. یکی از دلایل انتخاب منطقه کرمانشاه این موضوع است که این حوزه به‌عنوان دروازه‌ی ورود شرق‌شناسان به منطقه غرب کشور بوده است. ضمن اینکه به دلیل دربرداشتن جمعیت کرد، فارس، شیعه، سنی و مسیحی و یهودی، می‌توانسته نمونه جالبی در تحلیل آثار شرق‌شناسان باشد. آثار بسیاری پس از مطالعه امکان تحلیل در این تحقیق را نیافتند زیرا فاقد گزاره‌های جدی و قابل تحلیل بودند یا صرفاً به توصیف ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعت منطقه بسنده کرده بودند؛ بنابراین از میان انبوه سفرنامه‌هایی که در خصوص ایران نوشته شده تعداد معدودی امکان قرارگرفتن در این پژوهش را یافته‌اند؛ بنابراین از ده عنوان کتاب به‌عنوان جامعه‌ی آماری این پژوهش استفاده شده است. این کتاب‌ها از بعد مردم‌شناسی منطقه‌ی کرمانشاه دارای بیشترین گزاره‌ها می‌باشند. این کتاب‌ها عبارتند از: سفرنامه دلواله» نوشته پیتر دلواله، «کردستان، بین‌النهرین و ایران» نوشته‌ی هنری بایندر، «ایران و ایرانیان» از ادوارد یاکوب پولاک، «ایران در حال و گذشته» اثر آبراهام ویلیامز جکسن، «سیاحت‌نامه‌ی مسیو چریکف» از سرهنگ چریکف، روس، «ایران امروز» از اوژن اوبن، نوشته یاسنت لویی رایینو، «سفرنامه‌ی گروتته» از هوگو گروتته، «سفرنامه‌ی بلوشر» از ویبرت فون بلوشر و «مسافر تهران» از ویتا سکویل وست. نزدیک‌ترین منبع به پژوهش حاضر پایان‌نامه‌ی جلیل کریمی (۱۳۸۸) است با عنوان «نظریه پسااستعماری و کردشناسی» که در دانشگاه تهران دفاع شده و در سال ۱۳۹۶ در قالب کتابی با همین نام چاپ گردید. این کتاب ضمن ارائه‌ای کامل از مفاهیم و مطالعات پسااستعماری به‌طور اخص به اندیشه‌های ادوارد سعید بانی اصلی گفت‌مان کاوی استعمار است، می‌پردازد و در ادامه، متون نوشته شده در خصوص کرد زبان‌ها را مورد تحلیل قرار می‌دهد و نحوه‌ی بازنمایی جامعه‌ی هدف را با استفاده از روش گفت‌مان به چالش می‌کشد. به زعم نویسنده معیار ارزیابی مطالعات کردشناسی نه واقعیت‌های

بیرونی بلکه نحوه‌ی صورت‌بندی گفتمانی گزاره‌های مربوط به شناسایی و بازنمایی موضوع است. مسئله‌ی مهم نه نفس بازنمایی بلکه چگونگی بازنمایی است که نشان از اطلاق سویه‌های شرق شناسانه بر نحوه‌ی بازنمایی است. کتاب مذکور مطالعات شرق‌شناسی را در ارتباط با واژه‌ی «کُرد»، می‌کاود و به یک حوزه‌ی جغرافیایی نمی‌پردازد و صرفاً بر متون غربی تکیه دارد، در حالیکه این پژوهش برآن است تا بازنمایی حوزه‌ی جغرافیایی کرمانشاه را با توجه به ویژگی‌های بومی و جمعیتی آن موردبررسی قرار دهد.

اردشیر کشاورز (۱۳۸۳) نیز در کتابی با عنوان «کرمانشاه در آیین‌های سیاحان و سفرنامه نویسان» به موضوع جمع‌آوری سفرنامه‌های جهانگردان در خصوص کرمانشاه پرداخته است. در این کتاب مجموعه‌ای از سفرنامه‌های عربی، اروپایی و فارسی ذکر شده و نکاتی از آن‌ها انتخاب و در کتاب به چاپ رسیده است. این کتاب بیشتر جنبه‌ی جمع‌آوری متونی را دارد که به کرمانشاه پرداخته‌اند و تحلیلی در خصوص این متون صورت نگرفته است.

چارچوب نظری

همان‌گونه که ادوارد سعید در اثر مهم شرق‌شناسی از روش تحلیل گفتمان بهره برده، روش بررسی این مقاله نیز تحلیل گفتمان است. در دیدگاه فوکو رابطه تعاملی و دیالکتیکی بین گفتمان، قدرت و معرفت وجود دارد. مهم‌ترین دستاورد فوکو را می‌توان تحلیل رابطه قدرت و معرفت دانست. جهان محصول گفتمان‌هاست. البته این نظریه وجود واقعیت را نفی نمی‌کند، اما معتقد است که اشیا و پدیده‌ها تنها از طریق معنادار گردیده، قابلیت فهم و شناخت می‌یابند (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۴۰). از نگاه ارنستو لاکلا و شنتال موفه گفتمان پیکره‌ی نظام‌مندی از مفصل‌بندی عناصر و مفاهیم است و مجموعه‌ای از واژگان را در بر می‌گیرد که به گونه‌ای معنادار با هم مرتبط‌اند. گفتمان‌ها مفصل‌بندی مجموعه‌ای منسجم از افراد، مفاهیم و واژگان هستند که حول یک دال برتر قرار گرفته، به زندگی انسان معنا می‌بخشند. در جریان گفتمان آنچه امکان گفته شدن پیدا می‌کند، بدیهی و طبیعی می‌نماید، این طبیعی بودن نتیجه چیزی است که کنار گذاشته شده؛ چیزی که تقریباً غیرقابل گفتن است (میلز، ۱۳۸۲: ۲۰). یکی از مفیدترین شیوه‌های تأمل در باب گفتمان این است که آن را نه به مثابه‌ی مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا قطعه‌ای از متن، بلکه رویه‌ای بدانیم که به گونه‌ای نظام‌مند موضوعات یا ابژه‌هایی را که درباره‌شان سخن می‌گویند، شکل می‌دهند... یک ساختار گفتمانی را به

واسطه نظام‌مندی آرا، نظرات، مفاهیم، شیوه‌های تفکر و رفتاری که در بطن یک بافت خاص شکل گرفته‌اند و به واسطه تاثیرات آن شیوه‌های تفکر و رفتار می‌توان شناسایی کرد (میلز، ۱۳۸۲: ۲۷).

«در نگاه شرق‌شناسی سعید رد پای دو متفکر دیده می‌شود: فوکو و گرامشی. سعید ابتدا مسئله قدرت را از دیدگاه فوکو اخذ می‌کند و نقش آن را بر شرق‌شناسی مطرح می‌کند. تبعیت از درک فوکویی از گفتمان، سعید را قادر می‌کند طیف وسیعی از متون را در چارچوب انتقادی واحدی گردهم آورد» (Pickering, 2001: 152). این اثر یکی از مهم‌ترین آثار مبتنی بر آرا و دیدگاه‌های فوکویی است که به چالش علیه انجماد و عقیم‌سازی شرق و شرقی در قالب یک غیر یا دیگر فاقد زمان، فاقد تاریخ و فاقد فرهنگ برخاسته است. «یعنی به چالش علیه قالبی که تمام ویژگی‌های مفروضاً واحد و یک‌دست آن صرفاً در خدمت برجسته ساختن تفاوت‌ها و برتری‌های غرب در امور فرهنگی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و تکنولوژی قرار دارد» (بوین و رطانسی، ۱۳۸۰: ۴۲۰). وی به این مسأله می‌پردازد که «چگونه از دل یک‌سری متون به ظاهر توصیفی سیاحان، داستان‌ها و اشعار و گزارش‌های غربیان در باب شرق، دانشی منسجم به نام شرق‌شناسی پدید می‌آید و چگونه از دل این دانش که مدعی شناخت موضوع (ابژه) خویش است، انقیاد بیرون می‌آید» (دریفوس، ۱۳۸۷: ۲۹). شرق‌شناسی یک اسلوب اندیشیدن است که بر پایه‌ی تفاوت‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بین مشرق‌زمین و مغرب‌زمین شکل گرفته است؛ شرق‌شناسی یک شیوه‌ی غربی برای سلطه بر مشرق‌زمین و تغییر ساختار و اعمال قدرت بر آن است (سعید، ۱۳۷۷: ۲۲). به باور سعید «جوهر شرق‌شناسی تمایز محو‌نشده‌ی میان فرادستی غرب و فرودستی شرق است» (سعید، ۱۳۷۷: ۹۶). به‌طور خلاصه، «شرق‌شناسی به مثابه‌ای شیوه‌ای غربی برای سلطه‌گری، دگرگون‌سازی و اعمال قدرت و نفوذ بر شرق است. به این معنی شرق‌شناسی مثال کلاسیکی از تعریف گفتمان فوکوست» (Ashcroft, 2007: 154). شرق‌شناسی عبارت از «وعظ و خطابه‌ای است که به هیچ روی با قدرت سیاسی موجود رابطه‌ی مستقیم و متناسبی ندارد، بلکه در یک مبادله‌ی نابرابر با انواع گوناگون از قدرت‌ها به وجود آمده و ادامه‌ی حیات می‌دهد: تا حدودی با مبادله با قدرت سیاسی است که شکل می‌گیرد و یا قدرت فکری و یا قدرت فرهنگی. درواقع نکته اصلی من این است که شرق‌شناسی یکی از ابعاد قابل ملاحظه‌ی فرهنگ سیاسی-فکری جدید است و از این روی، آن قدری که با دنیای غربی‌ها سروکار دارد با خود شرق سروکار ندارد» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۲).

مؤلفه‌های اصلی شرق‌شناسی

شرق‌شناسی بر مفاهیمی از قبیل غیریت‌سازی، غرب‌محوری، عجیب‌نمایی و ناهمزمان‌سازی مفصل‌بندی شده که در ادامه به تشریح این مؤلفه‌ها خواهیم پرداخت.

الف) غیریت‌سازی: شرق موردنظر مطالعات شرق‌شناسی از این جهت برساخته شد که غرب موجودیت یابد. با توجه به آرای دریدا درباره‌ی مباحث "تفاوت" و "دیگری"، سعید بر این نظر بود که غرب تنها در صورتی در معنای کنونی آن وجود داشته است و خواهد داشت که یک دیگری برای خود برسازد که در مقایسه با آن به آگاهی از خود دست یابد (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۵۳). این به آن معناست که دو جهان و زیست جدا از هم وجود دارد: غرب و شرق. «شرق جایی است با ویژگی‌های متفاوت از غرب. شرق اغلب "دیگری" منفی و بخشی از طبقه‌بندی اخلاقی غرب و درواقع حاشیه‌ی جهان متمدن است که هویتی ضدیت‌طلب یا "دگربود" را ایجاد می‌کند که سرشت ما را تعریف می‌کند» (ترنر، ۱۳۸۴: ۲۳). از این طریق فرهنگ اروپایی با سنجیدن خود با شرق به قدرت و هویت بیشتری دست می‌یابد.

ب) ناهمزمان‌سازی: مسئله ناهم‌زمانی به این معناست که بازنمایی شرق به گونه‌ای است که این جوامع در محدوده‌ی زمانی متفاوتی نسبت به غرب و استعمارگران به سر می‌برند. این اصطلاح به معنی جدایی تاریخی و زمانی است. «آن‌ها به گذشته‌ای تبعید می‌شوند که مدت‌ها پیش غرب یا استعمارگران در آن قرار داشته‌اند. به این ترتیب هم‌روزگار بودن آن‌ها را انکار می‌کنند» (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۵۶). در بسیاری از موارد سفرنامه‌نویسان، ملت‌ها را با گذشته‌ی اروپا سنجیده‌اند و اندیشیده‌اند که ازواییان در سده‌های پیشین این‌گونه زندگی می‌کرده‌اند. به‌طورکلی در نظریه‌های اجتماعی مدرن، بیشتر جوامع غیر غربی بدون تاریخ تلقی شده‌اند. یکی از معانی این طرز تلقی نبود دگرگونی و تغییر است که در تکامل‌گرایی شرق شناسانه به معنای تعلق شرق به گذشته‌ای بسیار دور است. کاربرد واژه‌هایی همچون فتودالی، قرون وسطایی، پیشاصنعتی و ... با پرتاب کردن کشورهای غیر غربی به شرایطی که فاصله‌ی زیادی با غرب توسعه یافته دارد، این امکان را از این کشورها سلب می‌کند که خود را بر اساس شرایط خاص خویش بازنمایی کنند. آلبرت ممی معتقد است «استعمارگر به محض اینکه بتواند فرق میان آداب و رسوم و عوامل تاریخی و جغرافیایی را که مشخصه‌ی استعمارزده و موجب اختلاف میان او و استعمارطلب است روشن کند، هم خود را بر این می‌نهد که هرگز این فاصله پر نشود. رابطه‌ی میان استعمارگر و استعمارزده که بر پایه‌ی منش این دو رقیب به وجود آمده بود، به‌صورت قاطعی طبقه‌بندی می‌شود؛ یعنی این رابطه همین است که هست، زیرا استعمارزدگان همان‌اند که بودند و هرگز هیچ‌کدام تغییر نخواهند کرد» (ممی، ۱۳۵۶: ۸۹).

ج) غرب محوری: به نظر سعید، «غرب فرهنگ‌های تحت سلطه را تنزل درجه می‌دهد، خوار و ضعیف می‌شمارد و حکمروایی غرب بر آنان و نیز انحصار نمایندگی بر آنان و نیز نمایش آنان به وسیله غرب را طبیعی معرفی می‌کند» (Robbins, 1992:50). شرق‌شناسان در سطح موضوعی در مورد مردم شرق، تصور مخصوصی را برمی‌گزینند که «مختصات یک تیپ‌شناسی نژادی حاوی نوعی نژادپرستی را داراست، چون انسان نرمال مساوی با نسان غربی معرفی می‌شود» (سعید، ۱۳۷۷: ۱۸۱). در واقع این ویژگی از گفتمان خود-دیگری مایه می‌گیرد که جنبه‌ی کاملاً برتری جویانه دارد. شرق‌شناسی برای تعیین راهبرد خود، همواره بر رابطه‌ی برتری موقعیت خویش نسبت به شرق تکیه می‌کند و شرق را سرزمینی می‌داند که بر مبنای سلطه تعریف می‌شود. این دیدگاه انسان غربی را برسازنده‌ی نوعی لوگوس محوری معطوف به حقیقت در پس کلان‌روایت‌های خود می‌بیند. از منظر ادوارد سعید درست است که تاریخ شرق‌شناسی تایید کننده‌ی برساختگی قوم‌محورانه‌ی مفاهیم شرق/غرب است؛ اما در تحلیلی دقیق‌تر، شرق‌شناسی در واقع نگاه رو به خارج غرب به سمت ابژه‌ای ثابت و معین به نام شرق هم نبوده، بلکه نوعی تامل باطنی بوده که در ابژه‌ی مصنوع و ساختگی به نام شرق ترسیم می‌کرد. شرق‌شناسی به نوعی تلاش برای خودشناسی هم بود و لذا تصویری که عرضه می‌داشت تصویر چیزی بود که غرب نمی‌خواست باشد، چیزی که نمی‌پسندید و به شرق نسبت می‌داد.

د) منفی‌سازی: در این سبک فکری بازنمایی شرق اغلب با منفی‌نگری و منفی‌سازی همراه است. شرق به صورت کلی به مابه تاریکی، شب، جهالت و.. بازنمایی و توصیف شده است. به همین ترتیب سعید بر آن است که «تصویر عرضه شده از کشورهای استعمار شده و در کل جوامع و فرهنگ‌های غیر غربی تقلیل‌گرایانه و تحقیرآمیز و هدف آن عرضه‌ی تصویری مثبت از فرهنگ‌های غربی بوده است. در دوره‌ی جدیدتر تاریخی، این نگرش جای خود را به وضعیت دیگری داده است، چنان‌که این جوامع و فرهنگ‌های آن‌ها اغلب به گونه‌ای ارزیابی و بازنمایی می‌شوند که گویی ویژگی‌های مورد نیاز برای توسعه و پیشرفت را ندارند و نیازمند کمک و یاری غرب هستند» (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۵۴). برجسته‌سازی و حاشیه رانی و نپرداختن به جنبه‌های مثبت فرهنگ‌های شرقی و عجیب جلوه دادن آن‌ها نیز از دیگر ویژگی‌های منفی‌سازی می‌باشد. عجیب‌نمایی شامل تکیه بر ویژگی‌های خاص شرق و بزرگ‌نمایی آن و عجیب‌و‌غریب جلوه دادن سنت‌ها و آداب شرقی‌ها و یا برداشت بدبینانه نسبت به برخی رفتارهاست که در فرهنگی دیگر می‌تواند معنای متفاوتی داشته باشد.

ه) استراتژی طرد: از منظر لاکلاو و موف برجسته‌سازی و حاشیه رانی، ساز و کار است که به واسطه‌ی آن گفتمان‌ها سعی می‌کنند نقاط قوت خود را برجسته کنند و نقاط ضعف‌شان را به حاشیه

برانند و پنهان کنند؛ برعکس نقاط قوت غیر را به حاشیه برانند و نقاط ضعفش را برجسته سازند (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۱۳). وندایک از اصطلاح «مربع ایدئولوژیک» نام می‌برد و تأکید می‌کند که ایدئولوژی‌ها اغلب بر اساس مربع ایدئولوژیک بیان می‌شوند، یعنی «ما» را در برابر «آن‌ها» قرار می‌دهند (وندایک، ۱۳۸۶: ۱۱۶). گفتمان‌های ایدئولوژیک اعمال و ویژگی‌های خوب ما و اعمال و ویژگی‌های بد آن‌ها را با تأکید نشان می‌دهند. این گفتمان‌ها همچنین رفتار و ویژگی‌های بد افراد درون گروه و اعمال و رفتارهای خوب افراد برون گروه را تخفیف می‌دهند.

بررسی و تحلیل متون مورد مطالعه

در میان مطالعاتی که در خصوص ایران‌شناسی صورت گرفته برخی ویژگی‌ها از قبیل تقدیرباوری، دروغ‌گویی و خرافات، دورویی و تملق و بیزاری از کشفیات جدید، جز خصایص اصلی ایرانیان به شمار آمده است. اما در این پژوهش ما این موارد را به رغم اطلاق به مردم کرمانشاه از حوزه‌ی بحث کنار گذاشته‌ایم و به دنبال خصایصی غیر از آن چیزی هستیم که به تمام مردم ایران نسبت داده شده است. به عبارتی سویه‌های شرق‌شناسانه‌ای را مورد تأکید قرار خواهیم داد که صرفاً در مورد مردم منطقه‌ی کرمانشاه به کار گرفته شده و خاص مردم بومی منطقه معرفی شده است. از لابلای توصیف‌های موجود در سفرنامه‌ها، می‌توان رگه‌هایی از نگاه‌ها و پیش‌انگاره‌های شرق‌شناسی را یافت. برآنیم که مؤلفه‌های تشریح را بر سفرنامه‌های مطالعه شده تطبیق دهیم و از این طریق ردپای شرق‌شناسی را بر مطالعات منطقه کرمانشاه بیابیم.

منطق غیریت‌سازی را به راحتی می‌توان در سفرنامه‌ها ردیابی کرد. هانری بایندر که در اواخر دوره ناصرالدین‌شاه قاجار به ایران سفر کرده، در کتاب "کردستان بین‌النهرین و ایران" در توصیف وضعیت مردم ایالت کرمانشاه می‌نویسد: «مردم در مشمئزکننده‌ترین کثافت‌ها زندگی می‌کنند و خود را از این بابت بدبخت نمی‌دانند...همه‌ی این موجودات طبعاً کثیف و ژنده‌پوش و بدبو هستند. همه‌ی اینها به معنی فلاکت است» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۶). درواقع در این اثر کلی‌سازی و منفی‌بافی مرسوم در آثار شرق‌شناسی که در خصوص مردمان فرودست استفاده می‌شود به وضوح قابل ردیابی است. چنین نگاهی نشان از معرفی جایی متفاوت از غرب است که در نقطه مقابل غرب جای می‌گیرد. درواقع پس پرده این جمله اشاره به غرب متفاوت و سعادت‌مند دارد که در مقابل فلاکت شرق قرار می‌گیرد. به تعبیر آلبر ممی توصیف استعمارزده و نقش او در دستگاه استعمار ارزش خاصی دارد. «این توصیف هراندازه

نادرست و ناهماهنگ باشد باز در حصار فکری استعمار لازم و هماهنگ جلوه می‌کند» (ممی، ۱۳۵۶: ۱۰۸). به عبارتی دال مرکزی این گفتمان تمدن غرب و بدویت شرق است و در مفصل‌بندی ایجاد شده اثره‌ی کرمانشاهی به‌عنوان موجودی دور از تمدن و در تضاد با تمدن و مرکزیت غرب توصیف شده است. موضوع دیگری که در این عبارات قابل توجه است استفاده از زمان حال برای تشریح وضع جامعه‌ی هدف است در حالیکه در چند سطر قبل نویسنده در مورد اقدامات خود از فعل گذشته استفاده می‌کند در مورد وضعیت زندگی مردم از فعل زمان حال استفاده می‌کند. «زمان حال حداقل یک جامعه را در زمان مشاهده‌ی آن منجمد می‌کند، در بدترین حالت حاوی پیش‌فرض‌هایی درباره‌ی تکراری بودن، قابل پیش‌بینی بودن و عدم تحول جوامع ابتدایی است. زمان حال فاش کننده‌ی دیدگاهی شناخت‌نگر در قبال اثره‌ی خود است» (میلز، ۱۳۸۲: ۱۴۵). نتیجه‌ی استفاده از زمان حال تبدیل ساکنان کشور مورد مطالعه به اثره‌ی دانش، شیء‌گونه کردن آن و عدم امکان تحول و توسعه و به تبع آن محروم کردن آنان از شأن و موقعیتی است که بدین طریق برای راوی در مقام قدرت استعمارگر به رسمیت شناخته شده است.

ویپریت بلوشر نیز در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد «پس از سفری چند روزه در دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۶ (۱۳۳۴ ه.ق) به کرمانشاه نزدیک شدیم. شهر که ارکی بر آن مسلط بود در دره‌ای وسیع آرمیده بود. خیابان‌هایی که در آن پیچ می‌خوردیم باریک و کج و کوله و پر از ولوله‌ی زندگی و پر از کثافت، پر از سروصدا و پر از بوهای خاص مشرق زمین بود» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۷۵). در این توصیف واپس ماندن کرمانشاه از دایره‌ی تحولی که غرب در آن پیش‌تاز است و عدم پیشرفت منطقه مورد تأکید است و نیز تعمیم یک صفت به شرق و تأکید بر نامطلوب بودن آن برای غربی‌ها، مشاهده می‌شود. نگاه از منظری فرادست نسبت به فرودست و کلیت بخشیدن این ویژگی به شرق حاکی از سویه‌های شرق‌شناسانه بر این سفرنامه است. در واقع کلی‌سازی روشی میان‌بر برای رسیدن به شناخت زودتر است که در این آثار مشاهده می‌شود نویسنده میان جمعیت مورد مشاهده هیچ تمایزی قائل نمی‌شود و همه را با یک صفت یعنی شرقی توصیف می‌کند تا در دستگاه استعمار قابل توجیه باشد. بلوشر کرمانشاه را درون شبکه‌ای از ارزش‌های غربی بر می‌سازد و در نتیجه کرمانشاه بوی مشرق زمین می‌دهد. «از آنجاکه در مکتب شرق‌شناسی، شرق موجودی طبیعی و با مشخصات ذاتی شناخته می‌شود، شرق‌شناس به خوبی و بدون زحمت می‌تواند از پدیده‌هایی مانند انسان شرقی، مسلمان، ارزش‌های شرقی و روح شرقی نام ببرد و برای همه آنان معانی واضح و ذاتی را در نظر بگیرد» (سعید، ۱۳۷۷: ۲۶۲). اوژن اوین سفیر فرانسه در ایران طی سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در مورد مردم منطقه می‌نویسد که «کردهای منطقه کردند، ظاهر

نامطبوع و بسیار رقت‌انگیزی دارند. به علت کثرت و تعدد قبیله‌ها به دسته‌های کوچک‌تر و ضعیف‌تری تجزیه شده‌اند و رفت و آمد لاینقطع زائران و قافله‌ها اثر بدی میان آن‌ها گذاشته» (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۵۴). هنری بایندر نیز در سفرنامه‌ی خود می‌گوید «در این شهر مرزی، در دو قدمی دولت ترک هنوز بیشتر از سایر نواحی ایران بدگمانی و کینه‌ی مزمن نسبت به فرنگیان ریشه دارد. اهالی با نظر شفقت به ما نمی‌نگرند؛ حالت تمسخری دارند که انسان را عصبی می‌کند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۳۸۳). گفتمان استعمار چون خود را برتر می‌پندارد، از جامعه‌ی میزبان نیز توقع دارد این برتری را بپذیرد و با آغوش باز از غربی‌ها استقبال کند زیرا در بافتار استعمار غرب مرکز و معیار عالم است و دیگران بایستی از غرب الگو بردارند. اما زمانی که با مردمی مواجه می‌شوند که پذیرای حضور آنان نیست و غرب را به‌عنوان عاملی می‌بیند که قصد تصرف زندگی آن‌ها را دارد، دست به غیریت‌سازی می‌زند اما حق غیریت‌سازی به طرف مقابل را نمی‌دهد. ابژه از نظر غرب بایستی مطیع و رام و آماده‌ی شناخته شدن و قرار گرفتن در زیر نگاه خیره‌ی غرب باشد نه اینکه دست به شناسایی بزند یا اجازه‌ی شناسایی را از غرب بگیرد. البته این موضوع باورهای یک مؤلف خاص نیست بلکه از نظام‌های اعتقادی کلانی نشأت می‌گیرد که توسط چارچوب‌های گفتمانی ساختاریافته‌اند.

در نمونه‌ای دیگر گروه در نوشتار خود نزدیک شدن به کرمانشاه را این‌گونه شرح می‌دهد: «وقتی به صحنه رسیدیم، علیرغم فقدان راهی که توسط انسان ساخته شده باشد، از برخورد با عده‌ای زیادی انسان و حیوان بارکش درمی‌یابیم که در شاهراه پررفت‌وآمدی قرار داریم» (گروته، ۱۳۶۹: ۱۳۴). کنار هم قرار دادن انسان و حیوان در به تصویر کشیدن مردم منطقه، این موضوع را به ذهن می‌رساند که انسان شرقی از نظر غربی‌ها با حیوان تفاوتی ندارد و هم‌عرض یکدیگر قرار دارند. شرق با قرار گرفتن در سپهر حیوانات به‌صورت موجوداتی رده‌بندی شده‌اند که تنها به درجه‌ی محدودی از پیشرفت در مقیاس تاریخ تحول نائل آمده‌اند. این موارد صرفاً تشابهات متنی نیستند که در این سفرنامه‌ها وجود دارند، درواقع این متن‌ها تحت تأثیر رویه‌ها و قواعدی هستند که این متون را سازمان می‌دهد.

گروته نیز اشاره می‌کند که «مسافر اروپایی بهتر است همیشه پیاله‌ای مسی به همراه داشته باشد، این موضوع صرفاً یک توصیه بهداشتی نیست، زیرا ممکن است قهوه‌چی که معمولاً یک فرد شیعه متعصب است از دادن استکان به مسافر خارجی امتناع ورزد و یا برای نجس شدن پول بیشتری مطالبه کند» (همان، ۱۳۷). در این عبارت چند نکته قابل ردیابی است، از یک سو به عدم رعایت بهداشت توسط مردم منطقه اشاره شده و نظافت را صرفاً یک اصل اروپایی می‌داند که توسط مردم شرق بدان توجه نمی‌شود. اما قصد نویسنده غیر از رعایت بهداشت موارد دیگری هم هست. مورد بعدی تعصب و

عدم مدارا نسبت به مسیحیان است. این در حالی است که در خود منطقه کرمانشاه نه تنها جمعیتی مسیحی زندگی می‌کرده بلکه ادیان و مذاهب متنوعی در منطقه موجود بوده است. برخلاف ادعای نویسنده که تعصب مذهبی را به مردم منتصب کرده، همواره مردم منطقه زندگی مسالمت آمیزی در کنار یکدیگر داشته‌اند. مورد بعدی که در این جملات قابل بررسی است، طمع‌ورزی است که مطالبه‌ی پول بیشتر بخاطر نجس شدن ظروف اشاره به آن دارد. نویسنده‌ی کتاب در یک جمله زنجیره‌ی هم‌ارزی از معیارهای گفت‌وگو استعماری را به‌طور هم‌زمان در مورد مردم منطقه به کار می‌گیرد تا کلیشه‌های تمایز شرق و غرب را تقویت کند.

در خصوص ناهم‌زمان‌سازی می‌توان به سفرنامه ویتا سکویل اشاره کرد که در توصیف مردم کرمانشاه می‌نویسد: «چوب‌دستی کلفت در دست داشتند و به دنبال دامهای خود راه می‌رفتند و آن‌ها را به جلو می‌رانند. ژنده‌پوشی و رفتار و روش قرون وسطائی‌شان آن‌ها را به واپس ماندگان ارتشی شکست خورده همانند می‌ساخت. پیاده با اسب یا گاری آمد و شد می‌کردند. گاری‌هایی انباشته از بار که چهار اسب کوچک به آهنگ پا آن‌ها را می‌کشیدند. ردیف‌های دراز گاری‌ها که بار آن‌ها قالی و اسباب‌خانه بود، همچون صف عزاداران بینوا و گرسنه آهسته به پیش می‌رفت» (سکویل، ۱۳۷۵: ۷۶). مردم کرمانشاه به‌عنوان کسانی که تصویر کشیده می‌شوند که در جهان و زمان فرهنگ غرب مشارکت ندارند و در مقیاس زمانی متفاوتی از مقیاس زمانی راوی قرار دارند. در این پاراگراف به غیر از اینکه ایرانیان به قرون وسطی پرتاب شده و از نظر نویسنده سه چهار قرن از غرب عقب هستند، شاهد تکرار دوگانه‌ی «آن‌ها» در برابر «ما» هستیم. مردم بومی به مثابه ایزه‌ای برای شناساگر غربی ترسیم شده‌اند که احتمالاً توسط یک عامل بیرونی (غرب) نیاز به تغییر دارند وگرنه در همان فقر و گرسنگی و شکست باقی می‌مانند. عدم پویایی شرق در مقابل پویایی غرب، تفاوت در نتایج را مفصل‌بندی می‌کند که نتیجه‌ی یکی بربریت و نتیجه‌ی دیگری تمدن است.

بلوشر نیز در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد «هر کس خواهان و طالب تفریحات اروپایی بود در کرمانشاه دستش به جایی بند نمی‌شد؛ نه تئاتر بود، نه سینمایی، نه رستورانی و نه مهمان‌خانه‌ای به معنا و مفهوم اروپایی آن. از رادیو هم اثری نبود» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۸۸). تئاتر و سینما و رادیو مدل‌های مهمان‌خانه‌ای که نشان از دال تمدن دارند و غیاب‌شان به بربریت و بدویت اشاره دارد. همین نویسنده در جایی دیگر آداب و رسوم مردم منطقه را قرون وسطایی توصیف می‌کند (پیشین: ۵۴). نویسنده «دیگری‌های» مورد مشاهده‌ی خود را در زمانی غیر از زمان خود می‌بیند. شرق در این گزاره‌ها همان‌گونه که ادوارد سعید اشاره کرده است، به مثابه چیزی سنگ مانند توصیف می‌شود که قابلیت تغییر و تحول را ندارد،

همه چیز در طی قرن‌های متمادی بدون دگرگونی و به شکل یکنواخت تکرار شده بدون اینکه کوچکترین نوآوری در آن صورت بگیرد. یکی از مهم‌ترین وجوه نظام استعماری از بین رفتن دلالت‌های زمانی بین استعمارگر و استعمارشونده است، به این معنا که استعمارگران همواره ملت‌های زیر استعمار خود را متعلق به گذشته می‌دانند و مسأله‌ی هم‌زمانی بین خود و آن‌ها را انکار می‌کنند.

در حوزه غرب محوری به موارد متعددی می‌توان اشاره کرد به‌عنوان مثال آنجا که ظاهراً هنری بایندر قصد تمجید از ایرانیان و مردم کرمانشاه را دارد می‌گوید «به عقیده‌ی من ایرانیان محققاً از نظر هوش و لطافت طبع برتر از ترکان هستند. چنانچه مردم این منطقه از نظر جغرافیایی موقعیتی را که ترکان بر روی کره‌ی زمین اشغال کرده‌اند می‌داشتند، فرهنگ و تمدن ما اروپاییان آسان‌تر در نزد آنان انتشار می‌یافت. عثمانی‌ها با انحطاط و تعصب شدید خود بر هر چه بتواند از این لحاظ در مورد افکار تازه سوئی در بر داشته باشد، مبارزه می‌کنند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۹). در این پاراگراف مشاهده می‌کنیم حتی در شرایطی که نویسنده از هوش مردم منطقه سخن می‌راند، قصدش توانایی بهره‌گرفتن از فرهنگ و دانش اروپایی است. به عبارتی این غرب متمدن (دال مرکزی) است که دارنده هوش و فرهنگ برتر دانسته می‌شود و مردمان شرق حتی در صورت داشتن توانایی می‌بایست از الگوی غربی بهره‌برداری کنند. چریکف هم همین متد را در زمان توصیف به کار می‌گیرد «مردم منطقه ریجاب وجاهت زیادی دارند و خیلی خوش سیما و با ترکیب هستند. اکثر آن‌ها را که دیدیم چشم‌های زاغی داشتند و می‌توان برحسب ظاهر آن‌ها را اهل اروپا دانست» (چریکف، ۱۳۵۸: ۱۵۹). هر نکته‌ی مثبتی از آن غرب است و برتری غرب دال مرکزی این گفتمان را تشکیل می‌دهد بنابراین هر چیز در خور توجهی به غرب نسبت داده می‌شود. به نظر می‌رسد توصیفات بیش از آنکه تشریح وضعیت منطقه باشد تکیه بر زیبایی و توانایی غرب است.

جکسون نیز در اثر خود به هنگام بازدید از آثار تاریخی طاق‌بستان دچار تحیر شده و از آن تمجید می‌کند. بر تأثیر و نفوذ هنر رومی در دوره‌ی بیزانس و احتمالاً هنر یونانی ناشی از غلبه اسکندر، تأکید می‌کند (رجوع کنید به ص ۲۵۱). این طرز نگاه ممکن است خواننده ایرانی را دچار مباهات کند، اما درواقع این نگاه دقیقاً در قالب گفتمان استعماری قابل تحلیل است. گروهی نیز این آثار تاریخی را متأثر از هنر یونانی می‌داند و می‌نویسد «این اشکال نفوذ هنر یونان بر مشرق که از دوران اسکندر کبیر آغاز شد به خوبی نشان می‌دهد» (گروته، ۱۳۶۹: ۱۰۸) یا در جای دیگر به نقل از آشپز یونانی‌اش می‌نویسد «چنین کاری فقط از عهده‌ی یونانیان ساخته است» (همان: ۱۰۹). دیدگاهی اروپا محور که هر چیز خوبی را به اروپا منتسب می‌کند. در لایه‌های پنهان چنین دیدگاهی این گفتمان نهفته است که شرق

قادر به آفریدن چنین اثری نیست مگر اینکه از غرب تاثیر گرفته باشد. مدلول شرق‌نازا، دال زایش و توانایی غرب را گوشزد می‌کند. به عبارتی مال خود کردن آثار و مفاخر شرق یکی از ابزارهای استعمار است که به کرات توسط ایران‌شناسان به کار گرفته شده است.

رایینو نیز در هنگام توصیف شهر کرمانشاه می‌نویسد «شهر به گونه‌ی شگفتی خالی از ساختمان‌هایی است که قابل توجه باشند و یا نشان از ثروت داشته باشند. این شهر یک مجموعه از ساختمان‌های کاه‌گلی یک طبقه است؛ همراه با خیابان‌های پیچ در پیچ با یک بازار بزرگ و جادار. با وجود این چیزی که شهر را از بی‌اهمیت و ارزش بودن نجات می‌دهد؛ جایگاه شهری از سوی خاور است که در سراسیم یکی از ستیخ‌های یک کوه قرار دارد. زنجیره‌ی کوهستانی که از سوی جنوب به لرستان گسترده می‌شود» (رایینو، ۱۳۹۱: ۲). توصیف کرمانشاه در مقایسه با غرب و ارزش‌های غربی منجر به بی‌اهمیت جلوه دادن شهر شده است. در واقع معیار ثروت در فرهنگ کاپیتالیستی و سرمایه‌داری به‌عنوان یک ارزش، پاس داشته می‌شود و نویسنده این معیار غربی را در خصوص قضاوت به کار گرفته و به همین دلیل شهر را بی‌ارزش معرفی می‌کند. تنها نکته قابل توجه شهر از نظر نویسنده موقعیت جغرافیایی آن است که آن هم ناشی از وضعیت طبیعی است و انسان ناتوان شرقی، نقشی در به وجود آوردن آن نداشته است.

یکی از مواردی که در ذهن غربی سفرنامه‌نویسان در حوزه‌ی منفی‌سازی و عجیب‌نمایی قابل توجه است، اعتقادات مذهبی مردم منطقه می‌باشد. کرمانشاه به‌عنوان معبر اماکن زیارتی مسیر عبور زائران زیادی بوده است یا همان‌گونه که گروه می‌گوید: «کلیه زائران شیعه که از قفقاز، آذربایجان، سواحل جنوبی بحر خزر، خراسان، افغانستان و مرکز ایران برای زیارت کربلا و نجف می‌روند، از کرمانشاه می‌گذرند. فقط زندگان نیستند که هر ساله برای زیارت به شهرهای مذهبی می‌روند، سالیانه دهها هزار جنازه نیز به آنجا برده می‌شود تا در جوار مزار امامان به خاک سپرده شوند... این حرکت پیوسته مردگان و زندگان برای مردم این سرزمین خطری دائمی و جدی محسوب می‌شود. زیرا برای شیوع انواع بیماری‌های مسری مانند وبا، طاعون و حصه بهترین وسیله به شمار می‌رود. لیکن چگونه می‌توان به کسانی که مرگ هنگام زیارت را رحمت و سعادت می‌پندارند تفهیم کرد که معاینات پزشکی و قرنطینه برای نفع عموم انجام می‌شود و در نتیجه امری واجب و ضروری است» (گروته، ۱۳۶۹: ۹۹). نبود همدلی با اعتقادات و عقاید مردم، بی‌اعتنایی به فهم تجربه‌ی دیگران و تکیه به قدرتی قاهر با نگاهی پوزیتیو توسط نویسنده اروپایی منجر به عدم درک اهمیت زیارت و اعتقادات دینی و بومی در بین این مردم می‌گردد و از آن به‌عنوان رفتاری عجیب و غیرقابل درک یاد می‌کند. نگاهی که قصد

دارد با ابزار علم غربی، برتری و دانایی اروپا و نادانی و خرافاتی بودن شرقی را گوشزد کند. روش متعارف و شناخته شده اروپایی برای مطالعه سنت فلسفی اسلامی، قطعاً اروپا محور بوده است. اساساً قضاوت در خصوص اعتقادات مذهبی، لازمه‌ی شناخت، داشتن علم و درک دقیقی از جزئیات مذهبی است که ضرورت دارد نویسنده تأمل کافی در این حوزه داشته باشد در حالی که مستشرقین با دیدن یکی دو صحنه از مراسمات مذهبی دست به قضاوت برده و آن را با خرافات یکی دانسته‌اند. به نظر هانری کربن «این قوم شناسان که تازه فارغ التحصیلان دانشگاهی‌اند و دانش کتابی فراوانی دارند، به سراغ مرشدان آیین‌ها می‌آیند، نه به سعه صدری که فهم رموز را ممکن سازد، بلکه به عزم آن که برای گمانه‌ها و انگاشت‌های از پیش تدارک دیده ماهر تأیید بستانند. آن چه کار را دشوارتر می‌سازد، کوتاهی مدت اقامت آنان است که فرصتی برایشان باقی نمی‌گذارد» (نقل از بونو، ۱۳۸۵: ۸۹). در جای دیگر کربن حتی اشاره می‌کند «در نزد شرق شناسان، بی احتیاطی‌ها و گاهی بی توجهی‌هایی هم‌مرز با دشمنی وجود داشته است» (کربن، ۱۳۸۰: ۴۰). بنابراین بی توجهی به اعتقادات مردم در درون گفتمان استعماری کاملاً معنا می‌یابد.

اوبن در جای دیگری از نوشتار خود می‌گوید «هر قدر به طرف مرز نزدیک می‌شویم، آن‌ها را بیشتر با خوی و خصلت عربی می‌یابیم تا ایرانی. در نتیجه غرور و صفات اصیل ایللی خود را مطلقاً از دست داده‌اند و تنها به حفظ خشک و خالی زبان، قیافه و لباس مخصوص خود دل‌خوش کرده‌اند» (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۵۴). در اینجا می‌بینیم علاوه بر این که تمام موارد زبان و لباس و قیافه که پیشتر مورد قضاوت با نگاه شرق شناسانه قرار گرفته بودند، اکنون به‌عنوان امتیازاتی معرفی می‌شود که مردم منطقه کرمانشاه آن را از دست داده و الگوی عربی را بر آن‌ها تحمیل شده است. به‌عبارت‌دیگر نوعی شرق‌شناسی مضاعف که هم ویژگی‌های شرقی (با معیارهای شرق‌شناسی) ایرانی و هم ویژگی‌های عربی به کار گرفته شده است. ویژگی دیگری که در این عبارات به چشم می‌خورد استفاده از ضمیر سوم شخص است «ساکنان کشورهای استعمار شده از این رهگذر هر چه بیشتر هم‌شکل می‌شوند. به گونه‌ای که گزاره‌های جهانی مرتبط با مردمان بومی طوری ساخته شده‌اند که گویی در عمل می‌توان آن‌ها را به یک نمونه واحد تقلیل داد» (میلز، ۱۳۸۲: ۱۴۵). ضمن اینکه «آن‌ها» صرفاً توصیف می‌شوند، حضور ندارند و در غیاب‌شان از ابژه‌ای صحبت می‌شود که مورد تحقیر قرار می‌گیرد. ضمائر و افعال شخص سوم، دیگری‌ای را می‌سازند که «در بیرون از گفتگوی بین اول شخص و دوم شخص قرار دارد. این دیگری طرف گفتگو نیست بلکه به‌عنوان چیزی برنهاد می‌شود نقطه‌ی مقابل

شخص‌بودگی شرکت کنندگان در گفتگو است. آن‌ها همگی در خدمت بیرون انداختن دیگری از قلمروهای انسانیت هستند» (میلز، ۱۳۸۲: ۸۵).

همچنین در موارد بسیاری در سفرنامه‌های مختلف شاهد نمونه‌ی دیگری از عجیب‌نمایی در مورد مردم منطقه هستیم و آن شیوه‌ی سنتی یاغی‌گری است آن را پدیده‌ی بومی کردستان می‌نامند. شاید نتوان منکر این موضوع شد که چنین پدیده‌ای تا حدود ۴۰-۳۰ سال قبل در بسیاری از مناطق دیگر نیز رواج داشته است... و در همه‌ی جاهایی که هنجارهای جامعه با قوانین حکومت برخورد پیدا می‌کند، راهزنی وجود دارد (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۸۳)، اما در سفرنامه‌ها به گونه‌ای انعکاس داده شده این پدیده در منطقه کردستان (که کرمانشاه هم جزئی از آن محسوب می‌شود) پدیده‌ای خاص این مناطق است. به‌عنوان مثال در سفرنامه چریکف، این موضوع به‌عنوان ویژگی خاص طایفه کرد معرفی شده است: «از کوهها که پایین می‌آید، دره‌ی کنگور (کنگاور) پیدا می‌گردد. در بلندی این کوه که سرحد اسدآباد و کنگور می‌باشد، دزدی فراوان می‌شود. خصوصاً طایفه‌ی کرد که به دزدی خود شهرت تامی دارند و اینجا را همیشه محل سرقت قرار می‌دهند» (چریکف، ۱۳۵۸: ۹۱). چریکف در جای دیگر در مورد مردم دینور نیز این‌گونه می‌نویسد: «در میان این دره قراء زیادی می‌باشند... ساکنین اینجا از طایفه کلیایی می‌باشند. از قرار مذاکره، خیلی مردمان دزد و مفسدی می‌باشند» (پیشین: ۱۸۰). بلوشر هنگام ورود به ایران از منطقه قصرشیرین، کردها را در شمار تعلیم‌ناپذیرترین و رام‌ناشدنی‌ترین راهزنان که احترام و منزلتی نزد همگان ندارند» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۵۰) توصیف می‌کند.

پولاک در توصیف کردها می‌نویسد: «کردها قومی سوارکار و غارت‌گرند و قبایل آن‌ها در خصومت دائمی باهم به سر می‌برند و به‌محض اینکه در مضیقه بیفتند دست به غارت می‌زنند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴). بلوشر در زمان حضور در میان ایل کلهر وضع را این‌گونه شرح می‌دهد: «مدام صدای تیر به گوش می‌رسید، چه به هنگام روز و چه در طول شب. به کرات خود شاهد بودیم که در جلو منزل ما کلهرها به زمین می‌نشستند و برای نشانه رفتن به سگ‌ها و سایر هدف‌ها در خیابان شرط‌بندی می‌کردند. حاصل این بازی گاه کشته‌ها و زخمی‌هایی بود و انتقام خون که خود امری مجاز و برحق محسوب می‌شد خود باعث تیراندازی‌های جدیدی بود» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۵۴). می‌توان ادعا کرد که همه شرق‌شناسان این پدیده یعنی دزدی و یاغی‌گری را ویژگی بومی مردم منطقه می‌دانستند. بنابراین عجیب‌نمایی بیش از سایر ویژگی‌های شرق‌شناسی موردتوجه شرق‌شناسان قرار گرفته است. پس از شکست آلمان و دریافت دستور تخلیه ایران و بازگشت به عثمانی، علیرغم اتهام‌های زیادی که به مردم و عشایر در رابطه با غارتگری و دزدمنشی داده شده بود، کاروان نظامیان به سلامت و بدون هیچ‌گونه مزاحمتی از منطقه

عبور می‌کند و به عثمانی می‌رود، اما نویسنده به جای تجدیدنظر در عقاید جزمی خود باز هم دیگه خود را تکرار می‌کند و این‌گونه می‌نویسد: «از جانب اهالی بومی هیچ اختلالی در کار روی نداد، حتی عشایر نیز در برابر وسوسه‌ی اقدام به دستبرد و غارتگری در این هنگامه مقاومت ورزیدند» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۱۳). به‌نوعی پیشداوری‌ها و شنیده‌ها تأثیر بیشتری نسبت به تجربیات مستقیم نویسنده در داوری داشته و در پایان کار همان پیش‌انگاره‌ها حفظ و تکرار شده است. این موضوع در مورد بایندر هم صحت دارد. بایندر نیز به همین روال کردها را «طوایف خشن و دور از تمدنی که هنوز در مناطق کوهستانی وجود دارند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۱۸۰) معرفی می‌کند. وی هنگام خروج از منطقه «صحنه» شرایط را این‌گونه توصیف می‌کند: «بایستی از میان تنگه‌ها و گردنه‌ها و تپه‌زارها که در آن‌ها راهزنان می‌توانند به آسانی کمین کرده و منتظر کاروان‌ها بنشینند، عبور کرد. مورد حمله قرار نگرقتیم» (پیشین: ۴۲۶). سکویل وست نیز مشابه این اذعان را در کتابش می‌آورد «از راننده پرسیدم آیا هرگز در این جاده مورد حمله قرار گرفته است؟ جواب داد نه.» (سکویل وست، ۱۳۷۵: ۷۱). بلوشر در جای دیگر از کتابش نیز اذعان می‌کند که در طول سفر آسیبی از جانب کردها به وی و همراهانش وارد نمی‌شود اما در انتها باز هم بر مواضع و پیشداوری‌هایش پافشاری می‌کند و در پایان سفر همان ذهنیت‌های ابتدایی در خصوص توحش و غارتگری کردها تکرار می‌شود. یکی از مسائلی که هنگام ورود به هر جای جدید و ناشناخته‌ای که انسان پا می‌گذارد برای او پیش می‌آید، ترس و احساس ناامنی است. این احساس به دلیل مواجهه با شرایط، افراد، رویدادها و مکان‌های ناآشنا است. نویسندگان این سفرنامه‌ها همواره این پیش‌فرض را داشته‌اند که از سرزمینی متمدن (سرزمین مادری) به سرزمینی بدوی و وحشی پا گذاشته‌اند و از آنجا که در ذهن این راویان، غرب‌عاری از هرگونه عیب و کمبود است، ترس خود را فرافکنی کرده دست به دیگری‌سازی می‌زنند و بی‌اعتمادی خود را به شکل اطلاق صفاتی از قبیل وحشی‌گری و یاغی بودن به جامعه میزبان نشان داده‌اند. اساس فرهنگ امپریالیستی بر ایجاد اجماع نظر و تولید نوعی آگاهی است که برتری ذاتی ملت‌های غربی را تصدیق نماید. اما نتیجه نهایی تبادل فرهنگی میان طرفینی که به تبادل فرهنگی آگاهی دارند، تحمیل تحقیر و رنج بر مردم [فرودست] است (سعید، ۱۳۸۲: ۲۹۲). تاریخ‌نویسی غرب با مفصل‌بندی دال‌هایی از قبیل ناتوانی شرق، قرون وسطایی، خرافاتی بودن و خشونت ذاتی مردم منطقه، از آن‌ها فرهنگ‌زدایی کرده و دال مرکزی تمدن و برتری غرب را رقم می‌زند.

دلاواله حتی لهجه‌ی محلی مردم در خصوص ادای نام مکان‌ها را اشتباه خوانده و سعی در ارائه نام صحیح مکان‌ها داشته است: «نزدیک‌ترین ده که بر روی تپه‌ی کوتاهی بنا شده و آبشاری از میان آن

می‌گذشت، هارون‌آباد نامیده می‌شد که به اشتباه آن را هارون‌آوا می‌گفتند» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۴). به عبارتی نویسنده خوانش محلی را مورد تردید قرار داده و بدون اینکه به زبان مردم منطقه آشنایی داشته باشد آن را اشتباه خوانده و خوانش خود را درست و برتر فرض می‌نماید و به دنبال تصحیح اشتباه مردم است. جکسن نیز همین رویه را در خصوص طاق‌بستان به کار می‌گیرد: «نام طاق‌بستان که اغلب با تلفظ طاغ‌بستان به گوش می‌رسد- و روستاییان با لهجۀ خاصی خود تلفظ آن را طو- او- ستان ادا می‌کنند- به خاطر تو رفتگی‌ها یا طاق‌نماهایی که در دامنه کوه کنده شده به این محوطه داده شده‌است» (جکسن، ۱۳۵۲: ۲۴۹). در توصیف جکسن هم به نظر می‌رسد نویسنده مدعی تلفظ صحیح نام محل است اما در واقع وجه تسمیه‌ی مناطق مختلف در شهر کرمانشاه و به لهجۀ محلی بیشتر تحت تاثیر ویژگی‌های جغرافیایی و محیطی آنان می‌باشد و واژه‌ی طاق‌وسان که توسط محلی‌ها به کار گرفته می‌شود به معنی طاقی از جنس سنگ است، بدون هیچ پیرایه و توضیح اضافه‌ای صرفاً به ویژگی‌های واقعی پدیده اشاره دارد. بنابراین تلفظ مردم بومی منطقه صحیح‌تر است هر چند نویسنده اعتقادی غیر از این دارد. همچنین جکسن در جایی دیگر در خصوص پیشینه‌ی کرمانشاه می‌نویسد «بنیان‌گذار این شهر، شاهنشاه ساسانی بهرام چهارم بوده است. بهرام قبل از آن که به پادشاهی برسد، فرمانروای کرمان بود و «کرمان‌شاه» لقب داشت. از این‌رو چون شهر را بنیان نهاد آن را بدین نام خواندند» (جکسن، ۱۳۵۲: ۲۶۶). در واقع نام اصلی این شهر به شکلی است که جز شباهتی ظاهری، هیچ ارتباطی با لقب بهرام چهارم ندارد و ساختن این افسانه که بانی شهر موردنظر بهرام چهارم بوده است، سخنی بی پایه است. بر اساس پژوهش‌های صورت گرفته نام این شهر از دو جزء «کر» و «میشان» تشکیل شده است: بخش نخست آن به معنای کوه است و بخش دوم صورت تغییر یافته‌ی واژه‌ی «میشن» یا میهن به معنی جایگاه و خان‌ومان است. نام درست و به آیین شهر موردنظر ما «کرماشان» است؛ «یعنی، همان واژه‌های که مردم بومی منطقه نیز از آن برای نامیدن شهرشان استفاده می‌کنند و آن برگرفته از کر به معنای کوه و ماشان به معنای خان‌ومان و جایگاه است و در واقع یکی از ریخته‌های محلی واژه میهن است. این واژه روی هم رفته به معنای «سرزمین کوهستانی» است». (رحیمی‌زنگنه و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۱).

در حوزه‌ی حاشیه رانی و استراتژی طرد باید به این نکته توجه کرد که شاید کمتر استانی به اندازه استان کرمانشاه از تنوع قوم‌ها، قبیله‌ها، فرقه‌ها و مذاهب مختلف برخوردار باشد و هر یک از این گروه‌ها نیز به لهجه‌ها و گویش‌های خود تکلم می‌کنند. گویش‌های مختلفی که در استان کرمانشاه رواج دارد ریشه در زبان کردی به‌عنوان زبان نژاد یا قوم کرد دارد. گویش اکثریت مردم کرمانشاه کردی

کلهری است و در کنار آن فارسی کرمانشاهی نیز که اختلاطی از کردی کلهر با زبان فارسی است از ۲۰۰ سال پیش در این استان رایج شده است. کرمانشاه به لحاظ تاریخی به دلیل موقعیت جغرافیایی (کوهستانی بودن) خود میزبان افرادی بوده است که به واسطه‌ی دین و مذهب خود از مرکز قدرت رانده شده‌اند. به همین دلیل در میان جمعیت این منطقه مسلمانان شیعه و سنی مذهب، اهل حق، مسیحی و یهودی مشاهده می‌شود. شیعیان عمدتاً در شرق و جنوب و غرب استان و شهر کرمانشاه و اطراف آن مستقرند. اهل سنت بیشتر در شمال و شمال غرب استان و مردم اهل حق یا همان یارسان همانند کمربندی لایه‌ای میانه استان را در بر گرفته‌اند. البته تقریباً مردم اهل حق در تمام شهرهای استان کم‌وبیش حضور دارند و تقریباً هیچ شهری نیست که مردم یارسان در آن ساکن نباشند. سایر مذاهب چون مسیحی و یهودی و زردشتی عمدتاً در شهر کرمانشاه و به صورت نقطه‌ای در جاهای مختلف استان حضور دارند. به عبارتی می‌توان گفت کرمانشاه دارای جمعیتی با هویت چهل‌تکه است که زندگی مردم با این تنوع در کنار یکدیگر نیازمند روحیه‌ی مدارا و تساهل است. اگر روحیه گذشت و مدارا در بین این مردم وجود نمی‌داشت، زندگی این طیف متنوع زبانی، دینی و مذهبی در کنار هم غیرممکن بود. این موضوعی است که در سفرنامه‌های موجود اشاره‌ای به آن نشده و به نوعی درگیر طرد، حاشیه رانی و غیبت شده و به حوزه‌ی گفتمان گونگی فرستاده شده است. به تعبیر چاکرابارتی «اسناد طبقه‌ی حاکم را می‌توان هم از بابت آنچه می‌گویند و هم از بابت سکوت ایشان خواند» (میلز، ۱۳۸۲: ۱۵۴). هرگونه عنصر مثبت از این حذف می‌شود و بدین ترتیب صورت‌بندی هژمونیک گفتمان غرب محور تکامل می‌یابد.

نتیجه

تاریخ‌نگاری که در خصوص ایران و به‌طور اخص در مورد کرمانشاه ارائه شده نشان از اطلاق سویه‌های شرق‌شناسانه دارد. در متون موردبررسی شاهد بودیم که تمام نویسندگان تجربه‌ی تجدد اروپا را معیار شناخت قرار داده و معرفی ایران و به تبع آن کرمانشاه را به لحاظ دروی و نزدیکی به این تجدد ارزیابی کرده‌اند. در اغلب متونی که مورد مطالعه قرار گرفت، این منابع ریشه در باورهای ذاتی و فردی داشته و تمایزات آشکاری بین شرق و غرب قائل بوده‌اند. روایت ارائه شده توسط نویسندگان غربی حاکی از آن است که پیش‌داوری‌های ذهنی نویسنده بر نوشته‌ها بارشده و برساخته‌ای ایدئولوژیک با درون‌مایه‌ای هژمونیک تولید کرده که حاصل ذهن دو انگاری می‌باشد که شناخت را دست‌مایه غلبه

قرار داده است. روایتی دیگری ساز که در آن غرب در مرکز گفتمان قرار دارد و می‌تواند دیگری را بشناسد و او را روایت کند. توانایی غرب در شناخت منجر به قدرت شده و دانش ابزار سلطه‌ی غرب می‌شود. تقابلهای دوتایی که اساس گفتمان استعماری برای طرد شرق و ایجاد هویت مرکزی برای خویش است در تمام کتاب‌های موردبررسی قابل‌پیگیری هستند. ویژگی مشترک همه‌ی این سفرنامه‌ها به‌عنوان یک متد شرق‌شناسانه، تمجید از ایران باستان و ستایش گذشته‌ی دور و در مقابل انتقاد از وضع موجود و آوردن نشانه‌هایی از زوال و افول ایران است. زیرا ایران باستان را متأثر از فرهنگ بی‌زانس می‌دانستند اما ایران امروز را متمایز از غرب برمی‌ساختند. تازگی تحقیق در این است که پس از مطالعه آثار غربی به این مهم می‌رسیم که نه‌تنها ویژگی‌های شرق‌شناسانه‌ای که به ایرانی‌ها نسبت داده شده به مردم این منطقه هم منتصب شده، بلکه مردم کرمانشاه لایه‌های مضاعفی از شرق‌شناسی را متحمل شده‌اند، زیرا آنچه به اعراب و کردها منتصب شده در مورد کرمانشاه نیز به کار گرفته شده است. از میان مؤلفه‌های شرق‌شناسی آنچه در مورد مردم منطقه با قدرت بیشتری به کار گرفته شده، منفی‌سازی و عجیب‌نمایی است. یاغی‌گری و دزدی ذاتی مردم کرد تلقی شده و نویسندگان از این موارد به‌عنوان سرگرمی کردها نام‌برده‌اند. گفتمان استعماری با یکدست‌سازی و یکسان‌سازی ویژگی‌های شرق، شرق را در مقابل خود قرار می‌دهد. این نوشته‌ها همچنین رواج تکدی‌گری به دلیل نزدیکی به عتبات و کسب مجوز از علما برای گدایی و تسلط خلق‌و‌خوی اعراب بر مردم این منطقه به خاطر هم‌مرزی و داشتن دادوستد با اعراب را از ویژگی‌های رایج منطقه به حساب آورده‌اند؛ بنابراین ویژگی‌های خاص منطقه از قبیل کردزبانی و همسایگی با اعراب منجر به تحمیل ویژگی‌های منفی‌ای شده که در سایر مناطق ایران نشانی از آن نیست. نکته‌ای که در هیچ‌یک از متون موردبررسی به آن اشاره نشده تنوع جمعیتی و دینی-مذهبی حوزه‌ی مورد مطالعه و تساهل رفتاری جمعیت ساکن در منطقه نسبت به یکدیگر است که در نوع خود کم‌نظیر است، اما به‌عنوان یک نقطه قوت در این آثار اشاره‌ای به آن نشده و به حوزه‌ی گفتمان گونگی رانده شده است، زیرا همان‌گونه که سعید می‌گوید اطلاعات تجربی در شرق‌شناسی بسیار کم‌اهمیت است و آنچه اهمیت دارد نگرش شرق‌شناس است و نگاه شرق‌شناسانه‌ی آن‌ها بر واقعیات غلبه می‌کند. موضوع دیگری که قابل‌ذکر است فراوانی مطالب در خصوص آثار باستانی و تاریخی و حجاری‌های موجود در منطقه‌ی کرمانشاه می‌باشد که در مقایسه با حجم مطالب ارائه شده در خصوص ویژگی‌های فرهنگی و مردم‌شناسی، از اولویت و تفصیل بیشتری برخوردار است. به‌عنوان مثال حدود دو فصل از کتاب جکسن، یک فصل از کتاب گروته و بایندر و

صفحات قابل توجهی از کتاب اوبن به بررسی آثار تاریخی کرمانشاه اختصاص یافته است و جالب اینکه همه این نویسندگان بر تأثیر گرفتن این حجاری‌ها از هنر بیزانس تأکید خاصی داشته‌اند. این در حالی است که مطالب گفته شده در خصوص ویژگی‌های فرهنگی به لحاظ حجم مطلب قابل قیاس با آثار تاریخی نیست. به عبارتی می‌توان گفت حضور پررنگ جغرافیا و غیبت زندگی اجتماعی و عدم وجود فضایی برای طرح صدای مردم، در این آثار محسوس است که این مسئله به طرد و قرار گرفتنشان در موقعیت فرودست کمک کرده است. کرمانشاه نیز مانند سایر شرقی‌ها با گره‌گاه گفتمان استعماری مفصل‌بندی می‌شود و به صورت یک دیگری برای غرب برساخته می‌شود.



منابع

آشوری، داریوش (۱۳۷۶)، ما و مدرنیت، تهران: موسسه فرهنگی صراط.

اباذری، یوسف و جلیل کریمی (۱۳۸۵)، «آیا شرق‌شناسی را پایانی هست؟»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، دوره ۲، ش ۶.

اوبن، اوژن (۱۳۶۲)، ایران امروز (سفرنامه و بررسی‌های سفیر فرانسه در ایران)، ترجمه‌ی علی اصغر سعیدی، تهران: چاپ نقش جهان.

بایندر، هنری (۱۳۷۰)، کردستان، بین‌النهرین و ایران، ترجمه‌ی کرامت‌اله افسر، تهران: چاپ پدیده.

بلوشر، ویبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه بلوشر، ترجمه‌ی کاووس جهانداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

بوین، روی و علی رطانسی (۱۳۸۰)، پست‌مدرنیسم و جامعه: نظریه و سیاست پست‌مدرنیسم، ترجمه‌ی حسینعلی نوذری، تهران: نقش جهان.

ترنر، برایان (۱۳۸۱)، شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه‌ی غلامرضا کیانی، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک.

پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۷)، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی.

جکسن، آبراهام. ویلیامز (۱۳۵۲)، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه‌ی منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

چریکف، (۱۳۸۵)، سیاحتنامه مسبو چریکف، ترجمه‌ی آبکار مسیحی به کوشش علی اصغر عمران، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

دریفوس، هیوبرت و پل رایینو (۱۳۸۷)، میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نشرنی.

دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، سفرنامه دلاواله، ترجمه‌ی شعاع‌الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

رحیمی‌زنگنه، ابراهیم و خلیل کهریزی و ایوب حسینی (۱۳۹۲)، «کرمانشاه و سوءتفاهمی تاریخی»، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، ش ۲.

سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، شرق‌شناسی، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

سعید، ادوارد (امپریالیسم)، ترجمه‌ی افسر اکبری، تهران: نشر توس، ۱۳۸۲، فرهنگ نو.

سکویل وست، ویتا، مسافر تهران، ترجمه‌ی مهران توکلی، تهران: نشر فروزان.

سلطانی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۸۷)، قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشرنی.

کریمی، جلیل (۱۳۹۶)، نظریه پسااستعماری و کردشناسی، تهران: نشر نی.

گاندی، لیلی (۱۳۸۸)، پسااستعمارگرایی، ترجمه‌ی مریم عالم زاده و همایون کاکاسلطان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

گروته، هوگو (۱۳۶۹)، سفرنامه‌ی گروته، ترجمه‌ی مجید جلیلود، تهران: نشر مرکز.

ممی، آلبر (۱۳۵۱)، چهره‌ی استعمارگر، چهره‌ی استعمارزد"، ترجمه‌ی هما ناطق، تهران: نشر خوارزمی.

میلز، سارا، (۱۳۸۲)، گفتمان، ترجمه‌ی فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.

وندایک، تتون. ای (۱۳۷۸)، تحلیل گفتمان: پرورش و کاربستان در ساختار خبر، ترجمه‌ی محمدرضا حسن‌زاده، تهران: پژوهش معاونت سیاسی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.

یانگ، رابرت (۱۳۹۰)، اسطوره سفید (غرب و نوشتن تاریخ)، ترجمه‌ی جلیل کریمی و کمال خالق‌پناه، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

Ashcroft, Bill, Gareth Gritwffith, and Helen Tiffin (۲۰۰۷), Post-colonial Studies: The Key Concept, London: Routledge.

Pickering. M(۲۰۰۱), Stereotyping: The Politic Of Representation, London: Palgrave.

Robbins, Bruce(۱۹۹۲), The East Is A Creer: Edward said and The Logics of Professionalism, UK, Oxford: Blackwell.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی